



3110 : تعداد بازدید

"اسلام به عنوان رقیبی برای تمدن غرب"

تاریخ امپریالیسم اسلامی

شنبه ۱۲ اسفند ۱۳۸۵ - Saturday 3 March 2007

• لیبرال دمکرات

• امیر طاهری / برگردان : علی محمد طباطبایی

آنچه از همین ابتدا می توان گفت، برای هرکسی که علاقمند به بحث های جاری در باره ی اسلام در جهان معاصر است این کتابی است که باید حتما خوانده شود. علت آن این است که افرایم کارش، پروفیسور مطالعات مدیترانه در کینگز کالج لندن گرفتار دسته بندی هایی نمی شود که سال ها است موضوع اسلام در جهان معاصر زیر نفوذ آنها قرار گرفته است.

یک دسته که من آنها را توجیه گران می نامم اسلام را به عنوان دین صلح و آشتی معرفی می کنند، دینی که تمدنی بزرگ را به منصف ظهور رساند که بعدا به ضعف و سستی گرایید و آنهم نه به خاطر اشتباه هایی که مسلمان ها خودشان مرتکب شده اند، این تمدن سپس تحت انقیاد امپریالیسم غرب قرار گرفت، روایتی که این دسته از اسلام تعریف می کنند و در واقع در شکل نوعی « من به تقصیر خود اعتراف می کنم » نشان داده می شود حاکی از ذلت و سرشکستگی برای مسلمانان است، کسانی که در این روایت از اسلام صرفا به عنوان قربانی و انسان های بی اراده در مسیر تاریخ خود به تصویر در می آیند. مطابق با نویسندگان این دسته، مسلمان ها حداقل از زمان ماموریت نظامی ناپلئون به مصر به این سو پیوسته بازچه ی تاریخ بوده اند و یا به عبارتی عروسکانی در دستان استادان امپریالیست غربی خود.

دسته ی دیگر که شاید بتوان آنها را مبتلا به اسلام هراسی نامید اسلام را صرفا به عنوان دین ترور به تصویر می کشند و تاریخش را در شکل رویدادنامه ی چپاول، نابودی و مرگ معرفی می کنند. در این روایت اسلام نه تنها دشمن تمدن که خصم انسانیت است و آنهم بدون کمترین جنبه ی مثبت از فرهنگ یا ایمان دینی. مطابق با نویسندگان این دسته تنها راهی که غرب برای کنار آمدن با اسلام در اختیار دارد ارباب و فشار است.

اما افرایم کارش رویکرد جدیدی عرضه می دارد، او رویکرد متکبرانه ی توجیه گران و خشم نفرت انگیز اسلام هراسان را رد می کند. در عوض او اسلام را به عنوان رقیبی برای تمدن غرب معرفی می کند، رقابت در آنچه در حکم مبارزه ای است برای شکل گیری آینده بشریت.

کارش البته مخفی نمی کند که خودش در طرف کدام یک از دو طرف مبارزه ایستاده است. خواننده بلادرنگ پی می برد که کارش هنگامی که موضوع بر سر رویارویی با اسلام است مدافع غرب است و آنهم با تمام عیب و نقص هایی که معمولا به غرب نسبت داده می شود. خوانندگان مسلمان کتاب نیز احترام او را به جا خواهند آورد، زیرا در حالی که او اسلام را به عنوان یک همآورد به حساب می آورد، احترام لازم نسبت به آن را نیز فراموش نمی کند. بی علاقه بودن به چیزی بنا به دلایل درست بهتر از آن که به دلایل اشتباه از چیزی خوشمان بیاید.

کارش با استفاده از منابع غربی و اسلامی نظر گاه توجیه گران را باطل می کند و نشان می دهد که بدبختی هایی که دامن کشورهای اسلام را گرفت به دلیل عملکرد اشتباه خود آنها بوده است. او بر این استدلال است که در مورد دستارودهایی که به دوره ی موسوم به « عصر طلایی » اسلام نسبت داده می شود مبالغه ی بسیار شده است و اگر این سخن او درست باشد ستایش از سهمی که تمدن اسلامی در تمدن بشری بازی

کرده است و خود کارش نیز به آن معترف است با دشواری روبرو می شود.

کارش به خواننده نگاه تازه ای در مورد جنگ های صلیبی عرضه می دارد، نبردهایی که اتفاقاً به ندرت توسط مسلمانان به عنوان جنگ های دینی بلکه تاخت و تازهای ستیزه جویانه ی فرانک ها نگریسته شده است. تا اواسط قرن نوزدهم نویسندگان مسلمان هنوز هم واژه ی « صلیبی » ها را استفاده نمی کردند، و تازه از این تاریخ بود که آنها این اصطلاح را از تاریخ نگاران و نویسندگان غربی اقتباس کردند و جنگ های میان فرانک ها و مملوک ها را به عنوان مناقشه ای نه میان قدرت های رقیب در دوطرف مدیترانه بلکه در شکل نبرد میان اسلام و مسیحیت نگریستند.

توجه به این نکته بسیار جالب توجه است که فقط بخش بسیار کوچکی از مسلمان ها در « جنگ های صلیبی » شرکت جستند، نبردهایی که بیشتر در لوانت یعنی نقطه ای کوچک از منطقه ی بسیار وسیع تر جهان اسلامی در جریان بود. ایران یا بزرگترین قدرت اسلامی در « جنگ های صلیبی » شرکت نداشت و گاهی حتی خوشحال می شد از این که رقبای ترکش در منطقه درگیر راندن مهاجمین فرانک شده بودند. به این ترتیب این استنباط معمول که « جنگ های صلیبی » کل جهان اسلام را به نبرد تمامی سرزمین های مسیحی فرستاده چیزی نبود مگر دروغی که در این دوران اخیر اختراع شده است.

جنگ میان قدرت های رقیب در هر دو طرف سواحل مدیترانه البته چیز جدیدی نبود و قبل از مسیحیت و اسلام نیز وجود داشت. فنیقی ها از سرزمین اصلی خود لبنان امروزی حتی در نقاط بسیار دور دست از سرزمین خود مانند کورنوال و آنهم یک هزار سال قبل از میلاد مسیح مستعمره هایی تشکیل داده بودند و هانیبال کارتاژی که روم را غارت کرد یقیناً مسلمان نبود، و مهاجمین مغرب زمین به سرزمین های شرقی مانند اسکندر، تروجان و جولیان یقیناً مسیحی نبودند. سواحل مدیترانه مدت ها قبل از ظهور مسیحیت و اسلام مناطق نزاع و درگیری بوده و احتمالاً مدت ها پس از آن که دین در پس زمینه ناپدید گردد به همین وضع ادامه خواهد داد.

افزایش کارش در توجه و تمرکز به 250 سال گذشته یعنی از زمان روبرویی های جدید میان غرب و اسلام ثابت می کند که قدرت های غربی تقریباً همیشه در شرق مسلمان غافلگیر شده اند. کارش بر خلاف توجیه گران نشان می دهد که دموکراسی های غربی علاقه ای به برچیدن امپراتوری عثمانی نداشتند و حتی برای پابرجا نگه داشتن آن تا آنجا که ممکن بود تلاش بسیاری نیز به خرج دادند و آنهم البته برای ایجاد و حفظ تعادل قدرت با روسیه تزاری، و همین که عثمانی از درون و بدون عامل خارجی فروریخت دموکراسی های غربی به رهبری بریتانیا شکل منطقه را در واکنش به نیازهای اعراب در آن زمان تغییر دادند و آنچه بعداً پیش آمد به هیچ وجه در اثر « دسیسه ی شوم امپریالیستی » نبود. در حالی که دیدگاه مرسوم این است که حسین، حاکم آن زمان در مکه و پسرش ابزار امپریالیسم بریتانیا بودند، اما کارش نشان می دهد که در واقع این پدر و پسر بودند که قدرت بریتانیا را آلت دست خود قرار دادند تا چندین پادشاهی عربی را برای خود به دست آورند.

آیا می توان امپراتوری بریتانیا را به عنوان بزرگترین امپراتوری اسلامی که هرگز به وجود آمده است نگریست؟ از یک جهت البته جواب منفی است، زیرا حاکمان این امپراتوری مسلمان نبودند. لیکن از جهت ناحیه ای که در دوران شکوفایی امپراتوری بریتانیا در کنترل آن قرار داشت و تعداد مسلمان هایی که تبعه ی آن محسوب می شدند، بیشتر از هر امپراتوری بود که توسط مسلمان های فاتح ایجاد شده است.

افزایش کارش نسبت به تعدادی از مسلمان ها با بی انصافی برخورد می کند، به ویژه نسبت به سلطان محمود غزنوی که وی او را به عنوان یک راهزن و غارتگر به تصویر می کشد. واقعیت این است که در مقایسه با بریتانیایی ها و بنیان گذاران امپراتوری های غربی، یعنی کسانی که مناطق متعلق به کشورهای دیگر را مورد هجوم قرار داده و بر آنها مستولی شده و منابع انسانی و طبیعی آنها را به خاطر هدف های خودشان به غارت بردند سلطان محمود نه بیشتر و نه کمتر راهزن و غارتگر بود.

مطالب کتاب کارش هنگامی که او از حوزه ی تخصصی خودش به عنوان یک تاریخ نگار بیرون آمده و به موضوعات دینی و فلسفی می پردازد که بر آنها تسلطی هم ندارد چندان قانع کننده نیستند. برای مثال او از « ادغام گسترده ی اسلام در فرهنگ و علم هلنی » صحبت می کند، چیزی که هرگز روی نداده است. هارش این فرض خود را به عنوان سرآغازی برای علم سیاست و حقوق اسلامی می نگرد، او همچنین اظهار می کند که اسلام برای مردمی که بر آنها غلبه می یافت جذبه و گیرایی خاصی داشت، زیرا به قول خودش در اسلام « منشا نژادی و قبیله ای افراد اهمیتی ندارد ». اما این نظر او نیز یقیناً صحیح نیست. سه نفر از جانشین های بی واسطه ی پیامبر از پدران همسران او بودند در حالی که خلیفه ی چهارم داماد او بود. در خلافت اموی یعنی همان اولین امپراتوری اسلامی سلطه با قبیله ی قریش بود، در حالی که خلفای عباسی مدعی بودند که نسل آنها به عمومی پیامبر می رسد و فاطمی ها که بر مصر حکومت می کردند خود را از نسل دختر پیامبر می دانستند. ادعای کارش مبنی بر آن که اسلام حکومت استبدادی را با کثرت گرایبی عوض نمود نیز اگر تاریخ این یک هزار سال اخیر مورد نظر ما باشد ادعایی قابل تردید است.

اما بالاخره هدف اصلی اسلام چه بود؟ هارش این پرسش را مطرح می کند و آن را بدون هر گونه ابهامی چنین پاسخ می دهد: هدف اسلام بخشیدن شکل تازه ای به جهان مطابق با الگوهای خودش بود، درست مانند

مسیحیت که در دوران شکوفایی خود چنین کرده بود. معنای آن البته این نیست که چون در شرایط فعلی توازن قوای جهانی به نفع اسلام نیست، باعث شده است که اسلام در صد فتح جهان با زور باشد. در عین حال، گروه های مبارزه جوی اسلامی به نظر نمی رسد که تمایلی به تعقیب اهداف خود در چهارچوب ملاک های مرسوم قدرت داشته باشند و همانگونه که مشاهده کرده ایم آنها برای رسیدن به اهداف خود مسیرشان را به سوی جنگ افروزی های نامتقارن تغییر داده اند تا از تهاجم بیشتر غرب جلوگیری کنند.

پیام کارش روشن است: جهان باید این بلند پروازی های اسلام را جدی بگیرد.

• [نسخه ی انگلیسی]

• Islamic Imperialism: A History by Amir Taheri .

• <http://www.asharq-e.com/news.asp?section=8&id=5303>

مطالب مرتبط :

- استالین مدیر کل علوم (سوزان آیزنهاور / برگردان : علی محمد طباطبایی)
- گرفتار نسبی گرایی (پائول کلیتو / برگردان : علی محمد طباطبایی)
- یقین مهلک (۲) (استفان واینبرگ / برگردان : علی محمد طباطبایی)
- یقین مهلک (۱) (استفان واینبرگ / برگردان : علی محمد طباطبایی)
- بنیادگرایی روشنفکرانه یا نژادپرستی ضد نژادی؟ (۱) (پاسکال بروکنر / برگردان : علی محمد طباطبایی)
- بنیادگرایی روشنفکرانه یا نژادپرستی ضد نژادی؟ (۲) (پاسکال بروکنر / برگردان : علی محمد طباطبایی)
- غروب فرمانده (نینا خروشچف / برگردان : علی محمد طباطبایی)

استفاده از مطالب لیبرال دمکرات با درج "ماخذ" ونیز ذکر نام نویسنده یا مترجم آزاد است.